

ستون فقرات و اسکلت تصوف محیی المدین «اسماء الله» است. او اندام‌های تصوف خود را به شبکه‌ای از اسامی خدا می‌آید. این اصل اساسی او است که ابتکار اوست



و هیچ کسی در آن سهم و اشتراک ندارد. در مبانی و مسائل دیگر، نحله‌ها و فرقه‌ها و افراد دیگر نیز بحث کرده‌اند و مباحث محیی المدین در این مبانی و مسائل ابتکار نیست، و بیشتر ماهیت «موضوع‌گرایی» است که باور و رد باور دیگر است، و دست‌بالا این که یک اصطلاح است که موضوع شناخته شده و معروف را به گونه‌ای ابتکاری برگزیده است. اما «موضوع» قرار دادن اسماء الله و چرخاندن همه مباحث به محور «اسماء» از هر جهت خاص او و مال اوست، کسی در میان مسلمانان تا آن روز بحثی را تحت عنوان «اسماء الله» مطرح نکرده بود. او این ابتکار را به شرح زیر انجام داد:

1- برای اولین بار در میان مسلمانان اسماء الله را «موضوع» قرار داد.  
2- همه مباحث (خداشناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، شناخت رابطه خدا با جهان و بالعکس، شناخت رابطه انسان با خدا و بالعکس، معانی قرآنی، معانی برخی برخوردها با سنت و حدیث، نحوه نگرش به رابطه طریقت و شریعت و...) را به محور این «موضوع» چرخاند.

3- محیی المدین این «موضوع» را طوری بر همه علوم و معارف، شمول داد که حتی یک مسئله کوچک نیز پذیرفته نمی‌شود که از زیر چتر این موضوع خارج باشد به حدی که باید گفت: دینی که او آورده نامش در «اسماء الله» است.

4- این گزینش ابتکاری به او امکان داد تا هر آنچه را که می‌خواهد از ادیان مختلف، فلسفه‌های مختلف و نحله‌های مختلف، افکار افراد مختلف، گزینش کرده و در مکتب خود قرار دهد، زیرا گستره اسماء بس وسیع و به قول خودش بی‌نهایت است. محیی المدین این عمل خود را پنهان نمی‌کند، می‌گوید: عقد المخلّات فی المالله عقائدنا و انما اعتقدت جمیع ما اعتقدوا: مردمان مختلف درباره خدا عقیده‌های مختلف داشتند، من به همه آنها معتقد شدم. کسی که ابتدا یک اسکلت گسترده این چنینی را در نظر می‌آورد می‌تواند هر باور کلی را جزئی از آن عنوان اندام‌های مختلف در بخشی از آن اسکلت قرار دهد.

محیی المدین برای این کار ابتکاری، با هیچ مشکل عرصه‌ای و مکانی روبه‌رو نبود؛ برای هر چیزی و هر ادعایی جای داشت. مشکل او در عرصه مفاهیم عقلی بود که باورها در این عرصه، همدگر را تهدید و دفع می‌کردند و تعارض‌ها، تضادها و تناقض‌ها، کار را برای او به شدت مشکل می‌کردند.

ابن عربی برای این برداشتن این سد عظیم، اندیشه‌گشت، جستجو کرد، بالاخره آیات قرآنی یافت که می‌توانست آن را مستمسک قرار دهد و به وسیله آن مانع بزرگ را از پیش روی خود، کنار بزند. وی آیات 57 و 58 سوره حدید «هو الماول و الماخِر و المظَاهِر و المباطِن» را دست‌آور قرار داد، تناقض را نه تنها باطل ندانست بل آن را حق و جان‌عرفان دانست. بدین روال، گستره مفاهیم ذهنی را گسترده‌تر، وسیع‌تر و به اصطلاح آزادتر از گستره اسکلت مذکور کرد.

نظر به این که اگر ذهن بشری، خود را از «تضاد» و «تناقض» آزاد کند، مصداق کامل «مطلق» می‌گردد و در هیچ حد و مرزی متوقف نمی‌شود، با هیچ تابلوی «عبور ممنوع» روبه‌رو نمی‌شود، هر مشکل برای محیی المدین حل گشت و هر راهی و بی‌راهه‌ای برای شگشوده شد به طوری که هر بی‌راهه‌ای در «حق‌ت» گشت.

در آن اسکلت و چارچوب سازمانی که او برای خدا و اسامی خدا درست می‌کند، اصل وجود خدا بی‌نام و بی‌نشان در راس قرار دارد که آن را «مقام احدی» می‌نامد. این خدای بی‌نام و نشان، نه قابل درک است و نه قابل بحث، نه اسمی دارد و نه صفتی، «احد» معنی: تک. در مقام پایانی اثر او «الله» قرار دارد که همه اسماء در درون آن جای می‌آوردند با این که تعدادشان بی‌نهایت است. این خدا نامش «الله» است و آن را «مقام واحدی» می‌نامد واحد، معنی «یک».

احد که به معنی «تک» است دو و سه ندارد نافی دو و سه است. اما واحد می‌تواند دو و سه و دووم و سوم و... نیز داشته باشد؛ پس مقام احدی «مقام وحدت محضه» است اما «مقام واحدی» در آن واحد بودن می‌تواند کثر هم باشد. پس خدا در «مقام واحدی» مصداق «وحدت در آن کثرت، کثرت در آن وحدت» است. این فرمول متناقض که خودش خودش را نقض می‌کند، شاه کلید حل مشکلات و جان عرفان محیی‌الدین می‌شود.

عالم ذهن و معانی، گسترده‌تر و بی‌نیازتر از هر چیزی بی‌نیاز است، حتی می‌تواند تک خدای بی‌نیاز در کنار خدای بی‌نیاز، تصور کند. هر ناشدنی را شدنی، هر غیر ممکن را ممکن، و هر غلط را صحیح کند. تنها چیزی که ذهن را از این گونه‌های بی‌بند و باری‌ها و هرزگی‌ها باز می‌دارد دو تابلوی «عبور ممنوع» است: تضاد و تناقض. معنی زبانی آن را در متن کتاب محیی‌الدین در آیین فصوص آن جا که محیی‌الدین به آن متمسک می‌شود از زبان امام صادق (ع) شرح داده‌ام. اما منشاء و اصل قضیه معنی «موضوع قرار دادن اسماء» و چرخاندن همه مباحث کلی و جزئی به محور «اسماء» چیست و کجاست؟

کلام و مباحثات کلامی مساحت، از قرن پنجم از اسلام و چندین قرن پس از آمدن اسلام، همگی به محور «اسماء‌الله» بود. اما در مباحث کلامی مسلمانان «صفات‌الله» محور بود و کاری با اسماء‌الله نداشتند به طوری که مساحت آن کاری با صفات‌الله نداشتند.

تک مبادله همزمان: ابن عربی در سال 1240 هـ ملادی از دنیا رفته و این هم در سال 1204 هـ ملادی وفات کرده است و هر دو اسپانایی هستند. ابن همون کتابی در «صفات‌الله» نوشت به نام «دلالة المحاضر» که این کتاب به لاتین ترجمه شد و صفات‌الله در محافل فکری و علمی مساحت آن وارد شد و محور مباحث گشت.

محیی‌الدین نیز عنوان «اسماء‌الله» را از مساحت گرفت و وارد اسلام کرد و آن را محور همه مباحث قرار داد. و این واقعیت است که ورود «صفات‌الله» به عرصه علمی مساحت، مساحت را تقویت کرد و تعالی بخشید و کمک سرنوشت‌سازی در تعدیل تثلیث مساحت برای مساحت آن کرد. و ورود «اسماء‌الله» به عنوان «موضوع بحث» به عرصه فکری مسلمانان، اسلام و مسلمانان را بچاره کرد.

فرق ماهوی دو عنوان: چه فرق می‌کند مثلاً لفظ «قادر» را به عنوان «صفت خدا» موضوع بحث قرار بدهد یا به عنوان «اسم خدا»؟ فرق این دو به شرح زیر است:

1- وقتی که «قادر» به عنوان «صفت» برگزیده می‌شود در همان قدم اول، «توحید» مسلم شده است. همه اسماء و صفات تنها صفت‌های آن خدای واحد می‌شوند و جای تثلیث برای تثلیث اکثریت دربار خدا نمی‌ماند، و جرآن بحث نیز در بستر توحید پیش می‌رود.

اما اگر «قادر» به عنوان «اسم» برگزیده شود و نیز بحث قرار گیرد نه تنها در جهت توحید مساحت و بحث را در جهت و بستر توحید قرار نمی‌دهد و مانع از تثلیث و کثرت مساحت می‌تواند برای تثلیث و کثرت زمینه هم بدهد. همان طوری که محیی‌الدین هزاران المله از اسماء درست می‌کند. مساحت به تثلیث مبتلا بود، ابن عربی اسلام را نه به تثلیث بل به «تکثر» آن هم به قول خودش کثرت بی‌نیاز، مبتلا کرد.

2- بازی با اسماء‌الله در تعدیل واقعیت به خالفت، و ترجیح دادن خالفت بر تعقل نه تنها مانعی ایجاد نمی‌کند بل برای تک مدعی بهانه هم می‌سازد.

3- سلب و اثبات: خداشناسی با محور صفات، جرآن بحث را به «تعریف سلبی» می‌کشاند؛ خدا درخت مساحت، انسان مساحت، آب مساحت، کره مساحت، کهکشان مساحت، و... هر چه به ذهنت بآید خدا آن مساحت، لم‌لمد و لم‌ولد و لم‌کن له کفواً احد، لیس کمثله شیء... که قرآن و اهل بیت (ع) همه شه‌خدا را با تعریف سلبی تعریف کرده‌اند؛ زراو خالق عقل و خالق ذهن و خالق معرف و خالق تعریف است و «کف جری علی ما هو اجراء».

اما خداشناسی به محور اسماء، جرآن بحث را به «تعریف ايجابي» می‌کشاند. همه قضا، گزاره‌ها، داورها، به «هست» ختم می‌شود و راه به «همه چیز خدا است» برای مدعی باز می‌شود.

4- وقتی که بنای بحث بر اثبات و «هست‌ها» مبتنی می‌شود، شخص به جایی می‌رسد که نمی‌تواند هیچ چیزی را از خدا سلب کند و هم‌بستر و جرآن است که ملاصدرا را به آن باور کاملاً نادرست رساند که: «اعلم ان واجب الوجود کل الماشاء و لا صح سلب شیء منه»؛ به حدی که صدرا یک فصل در این ادعایش بحث کرده، سپس دلش آرام نگرفته، از نو فصل دیگر باز کرده، باز هم آرام نگشته برای بار سوم در ضمن فصل دیگر به آن پرداخته است - که در کتاب «نقد مبانی حکمت متعالیه» شرح داده‌ام - لیکن اگر صدرا مانند همه مسلمانان بحث را در بستر صفات آغاز و انجام می‌داد به آن گرداب گرفتار نمی‌گشت.

5- صفت هر چه باشد صفت است، نمی‌شود به آن شخصیت معین و جدایی از موصوف، اشخصیت متفاوت با موصوف، داد. اما با نوری خال می‌شود برای اسمیک شخصیت معین با آثار و نقش معین قابل شد. همان طور که محیی‌الدین و قصری هم شه سخن از اسم این اسماء گفته‌اند و هرگز دیده نشده که صفات را دارای «اعیان» بدانند. شرح

فارسی نیز در اواخر فصل آدرسی ذیل عبارت «فالمحق خلق بهذا الوجه» محیی‌الدین، در پاورقی آورده است: «صفات را اعانی نمی‌تواند باشد». او این سخن را از شرح ق‌صری صفحه 194، گرفته است.

موضوع «اعان ثابت» یک عالم خدایی است که محیی‌الدین آن را تصور و تصویر می‌کند.

6- اگر فرق ساده آمده ق، ظرف، رزومو، این دو روش را بشماریم سر از صدها فرق بل سر از دو عرصه وسیع در می‌آورد که هر کدام ناقض و نافی دیگری است.

پس بدین ساق روشن می‌شود که محیی‌الدین چه کار بزرگی کرده است!!! و چه قدر جرأت این فکر مسلمانان را وارونه کرده است بلی او یک نابغه بود، نابغه بزرگ.

نکته: ارسطو این از قدم برای خدا «تعارف اثباتی» گفته‌اند. اساساً فلسفه ارسطویی ماهیتاً با «سلب» دمساز نیست. گوی عقل و ذهن انسان هرگز نباید متوجه مفاهیم سلبی بشود. در منطق، قضای سلبیه بحث می‌شود، اما در فلسفه‌شان به ویژه در تعارف، نقشی به قضای سلبیه داده نمی‌شود و مفاهیم سلبیه بیشتر به عهده ذهن مخاطب گذاشته می‌شود که از عکس قضای استنباط کند.

اما واقعیت این است که هر «شناخت» دقیقاً به طور پنجاه پنجاه به وسیله «هست» و «نست» انجام می‌آید، و در مورد وجود خدا صددرصد سلبی می‌شود. و درباره افعال خدا باز در صد بالائی از سلب، کارساز است.

در آن «آشتی» معروف به ارسطو این و صوفیان، که امروز صدرا اننته جبهه آن آشتی هستند، هم این اثبات‌گرایی ارسطوئیه سم‌نقش داشت. فارابی در «فصوص المحکم» قدم‌هایی به سوی تصوف برداشت و محیی‌الدین از حوزه تصوف به او پاسخ مثبت داد، و بالآخره «فصوص المحکم» را نوشت. و ملاصدرا به خیال خودش این آب و آتش را کاملاً به وحدت رساند.

محیی‌الدین و پرستش اسماء: او هر کدام از اسمای خدا را یک «موجود معن» با تشخیص و «شخصیت معن» می‌داند که هر کدام دارای دو نقش است:

- 1- منشأ بخشی از کائنات، اوست.
- 2- اداره بخشی از امورات کائنات با اوست.

و هر اسم خواهرانی دارد که زرد دست او کار می‌کنند که از این افاضات او در جلد اول کتاب «محیی‌الدین در آیین فصوص» با عنوان «محیی‌الدین برای خدا چاربت اداری درست می‌کنند» یاد کردیم.

ابن عربی حتی تصریح می‌کند که هیچ کدام از اسماء به حوزه کاری اسم دیگر، دخالت نمی‌کنند؛ مثلاً می‌گوید در ق‌امت نیز هر اسم به کار خود می‌پردازد و اسم «رحمان» می‌رود به پیش اسم «منتقم» و از او می‌خواهد که از گناه مردم بگذرد و انتقام نگیرد.

محیی‌الدین همه شش تناقض را دوست می‌داشته است. در این جا نیز سخنش متناقض با اصل خودش است؛ مثلاً اگر «منتقم» انتقام نگیرد نه جبهه‌اش معنی رحیم می‌شود، معنی منتقم کار رحمان را انجام می‌دهد. اگر می‌گفت اسم «شافع» به پیش «منتقم» می‌رود و از او می‌خواهد که مسئله را به عهده اسم «رحمان» بگذارد و رحمان رحیم کند، دچار این تناقض نمی‌گشت.

سبک و روش ابن عربی طوری است که گوی دوست دارد آن قدر پای روی «بطلان تناقض» بگذارد تا فرمول «ام المتناقض» معنی «کثرت در معن وحدت، وحدت در معن کثرت» را در فکر خود آگاه و ناخودآگاه همگان به یک حقیقت مسلم تبدیل کند، و در مورد صدرا اننته جبهه این به راستی موفق شده است.

او می‌گوید هر اسم یک نقش، یک کار مخصوص دارد و اسم «الله» نیز خزانه دار همه آنهاست و به اصطلاح مسؤول تدارکات دیگر اسماء است. پس در این بین که همه کارها را این الهه‌ها انجام می‌دهند حتی خزانه دار هم معن است پس خود خدا چه کار می‌کند؟ می‌گوید آن «مقام احدی» است و نباید حرفی در مورد آن زده شود. این جاست که محیی‌الدین با تخلفات شبه استدلال، خدای ارسطوئیه را بهتر و بیشتر درک می‌کند که «لم ده بر سر مصدریت و به تماشای صدور صادرها از خود مشغول است». اما ابن عربی مقام احدی را از این لم‌دن و تماشا کردن نیز محروم می‌کند، حتی در این چاربت، سمت ملکه فورمالته انگلس را نیز به او نمی‌دهد.

«الله» - مقام واحدی - دیگر الهه‌ها را با خود دارد و درست مانند نخست وزیر انگلستان با آن وزرا مطابق چاربت مشروح، کائنات را اداره می‌کند.

فلسفه و عرفان قرآن و اهل بیت (ع) می‌گویند: اسمای خدا فقط اسم هستند نه موجودات متشخص با شخصیت معن. و از یک دیدگاه اساساً خدا اسم ندارد و چون بشر نمی‌تواند بدون نام و نام‌گذاری، فکر کند لذا خدا برای خود اسم‌هایی را برگزیده است.

قال المرصاع (ع): ... فلسفستحتاج این سمی نفسه، ولیکنه اختار لنفسه اسماء لئلا ره دعوه بها، لانه اذا لم یُدع باسمه لم عرف

«خداوند هیچ نداشت که خودش را با اسمی موسوم کند و لکن اسمهای را برای خود برگزید تا دیگران او را با آن اسمها بخوانند. ز را اگر با اسمی خوانده نشود شناخته نمی‌شود.»

عن ابی عبدالملة (ع) قال: من عبد بالتوهيم، فقد كفر، ومن عبد الماسم ولم عبد الماسم والمعنى فقد اشرك

امام صادق (ع) فرمود: هر کس خدا را به وسيله توهيم پرستش کند به تحقير کافر است و هر کس اسم خدا را پرستش کند بدون آن که مراد از آن اسم را بپرستد به تحقير کافر است و هرکس هم اسم و هم مراد از آن اسم (هر دو) را پرستش کند به تحقير مشرک است.

عنى با د تنها و فقط خود خدا پرستش شود.

سئلت ابا عبدالملة (ع) عن اسماء الله عز ذكره، ... قال... فمن عبد الماسم دون المعنى فقد كفر ولم عبد شئاً. ومن عبد الماسم والمعنى فقد كفر وعبد الله بن. ومن عبد المعنى دون الماسم فذلك المتوجه. فقال افهمت ا هاشم؟ قال: قلت: زدني.

فقال: ان لله تبارك وتعالى تسعة وتسعين اسماً فلو كان الماسم هو المسمى لكان كل اسم منها المله، ولكن الله معنى يدل على هذه الاسماء وكلها غره

هشام بن حكيم مى گوید: از امام صادق (ع) از اسمهای خدا پرسیدم، فرمود: کسی که اسم را بپرستد و مراد و معنی آن را نپرستد به تحقير کافر است و در واقع چیزی را نپرستده است. و کسی که هم اسم و هم مراد از آن را بپرستد کافر است، ز را دو چیز را پرستده است. و کسی که تنها مراد و معنی اسماء را بپرستد بدون پرستش اسم، پس این است توحید. توجه: مقصود از لفظ «معنى» مفهوم ذهنی نیست. در عربی معنای لفظ «معنى» «ما قصد به» است.

از يك د نگاه محیی المدین هم اسمها را می‌پرستد و هم مسمی را و از د نگاه دیگر - چون همه کارها را به الملههای اسماء می‌دهد و چیزی برای خود خدا باقی نمی‌گذارد - تنها اسمها را می‌پرستد؛ گاه به صورت تک تک و گاه مجتمع الملهها در اسم «الله» را که مقام واحدی است و گاهی آن را «مقام جمع» نیز می‌نامد.

صوفی ان فارسی - که محیی المدین با نوآوری (!)هاش تصوف آنان را مردود می‌دانست و تصوفشان را (به اصطلاح) تصوف سنتی و کلاسیک نامید - شعارشان «مسمی جز یکی نیست ما اسماء نهادیم» بود؛ معنی هم اسماء خدا و هم همه اشاء را، صرفاً اسم حساب می‌کردند و به «وحدت وجود» معتقد بودند اما ابن عربی در این باره نیز به فرمول «ام

المتناقض» معتقد است: «کثرت الملهها درء بن وحدتشان و وحدت الملهها درء بن کثرتشان»

راد و معارف: 10/6/83: يك استاد می‌گفت: اسمی از اسماء خدا بردگر اسمائش حکومت می‌کند مثل «رحمان» مثل «الله».

مشأناً بن قبل سخنان هم بن تخلمات محیی المدین است. بلی: این هم زئوس (ذئوس - ذو - د - و - د - و)؛ آری این قبل از آن که به اریان باند خدا ان متعددی داشتند که «دی و» خدای بزرگشان بود. حرفی در زبان آنان بوده م ان حرف «د» و «ذ» که بعدها در مواردی به «د»، و در مواردی دیگر به «ذ» تبدیل شد. هنوز هم در فارسی، هم «گنبد» گفته می‌شود و هم «گنبد». آری این که به اریان آمدند به محض ورود باد بن توحید دی جاماسب رو به رو شدند و آن را پذیرفتند و از خرمالههای متعدد به ویژه از خرم «د و» گذشتند بل لفظ «د و» را به موجودات پلید نام گذاشتند، شد و. مثلاً د و سپید. سپس د بن جاماسب توسط هم بن آری این به م ترائه زم و «مهر پرستی» - خورشید پرستی - تبدیل شد که زردشت به اصلاح آن مامور گشت.

آری اینی که به اروپا رفتند و تقریباً همه جای اروپا را گرفتند تا آمدن دین مسیح معنی حدود 3000 سال دیگر در همان «دی و پرستی» ماندند که حرف «س» در لهجه ونانی به آن افزوده شد و «ذئوس» خوانده شد.

ابن عربی از نو هم مسلمانان آری ای (مثل اریان) و هم مسلمانان سامی (عرب) را به زئوس پرستی می‌آکشاند درست طابق المن عمل بالمن عمل.

در محضره رزا جواد آقا ملکی تبریزی

عالم عامل، دانشمند متعهد، مرد تقوی، حاج میرزا جواد آقا تبریزی در رساله «لقاء الله» بر اساس عنوان «اسماء الله» سر کرده است. آن مرحوم برای شخصیت دادن به «اسماء» به جمله «ملاء کل شء» و «ملأت کل شیء» و نیز به یک

حدیث و ژه تمسک فرموده‌اند. اینک ابتدا آن دو جمله بررسی و سپس به بررسی حدیث پرداخته می‌شود:

در بلد الملامین (صفحه 188) در ضمن دعا آمده است: بسطانک الذی علا کل شیء و بوجهک المباقی بعد فناء کل شیء و باسمائک الّتی ملأت اركان کل شیء.

و در «مصباح کفعمی» (صفحه 555)، و هم چندین در «مصباح المتهجد» شیخ طوسی و هم چندین در «اقبال» (صفحه 706) به جای لفظ ملأت «غلبت» آمده است؛ بنابراین در سه منبع به صورت «و باسمائک المتی غلبت اركان کل شیء» و تنها در بلد الملامین به صورت «و باسمائک المتی ملأت کل شیء» آمده است.

۱. شان با توجه به لفظ «ملأت» تماماً می‌آیند که از این لفظ، «شخصیت اسماء» را برداشت کنند ز را اگر اسماء فاقد شخصیت و شخصیت باشند معنی ندارد که ارکان کل شیء را پر کنند. اما: اولاً: لفظ «ملأت» تنها در یکی از چهار متن از متون آمده است. ثانیاً: نظر به دقت و تخصص مرحوم شیخ طوسی رجحان با لفظ «غلبت» است. ثالثاً: به فرض صحت لفظ «ملأت» معنای همان «غلبت» است نه به معنی «پر کننده» - لغت: أملاً المقوم: اقدرهم واغناهم - که همان معنی غالب است.

همان طور که در قرآن «ملاء» به افرادی گفته شده که بر سرنوشت جامعه و مردم غلبه دارند و مسلط هستند. رابعاً: مطابق برداشت این مرد بزرگ «قدس سره» از اسماء خدا «ارکان» هر شیء را پر کرده و فرا گرفته‌اند نه همه شیء را و این مناقض برداشت ایشان است.

و اگر بگویم وقتی که ارکان را فرا گرفته و پرکنند، ارکان را به طریق اولی می‌آیند؛ اولاً: این بحث توحیدی و اصول دینی است و مانند فقه نیست که جایی در آن برای قیاس اولویت باشد؛ زیرا هدف در مباحث توحیدی نه به حقیقت و واقع امر است، بر خلاف تکالیف فرعی فقهی که بر تعبد مبتنی است.

ثانیاً: مقام، مقام دعا است همراه با تشریح دقیق توحیدی، به ویژه این متن مورد بحث که از جدی‌ترین متون «تفصیلی» است که به شدت در مقام تفصیل و شرح و بحث است به حدی که تفصیلی‌تر و مشروح‌تر از آن متنی نداریم. پس نباید طوری اجمال در آن باشد که از به قیاس اولویت باشد که دقیقاً برخلاف روح و مقام خود کلام، می‌شود و کاملاً برخلاف فصاحت و بلاغت است. بل مصداق یک «خطبانی» می‌گردد.

بنابراین معنای جمله چنین می‌شود: و به اسماء تو که بر ارکان همه چیز غلبه و سلطه دارند. در این معنی هیچ نازی به قیاس اولویت نیست سلطه و غلبه بر ارکان اشیا و این سلطه و غلبه بر فروعات آنها هم هست، زیرا ممکن است چیزی ارکان چیزی دیگر را پر کند اما فروعات آن را پر نکند ولی امکان ندارد چیزی بر ارکان یک شیء غلبه و سلطه داشته باشد اما بر فروعات آن سلطه نداشته باشد.

کلمه المفصل: با صرف نظر از همه اشکالات فوق در خود هم این جمله دقیقاً و به طور نصّ دو امر، دو چیز، در کنار هم ذکر شده و مورد بحث هستند:

1- پر کننده و فراگیرنده: اسماء.

2- پر شوینده و فرا گرفته شده: کل اشیا.

این تنصیب بر دو جهت و دوگانگی، رد است بر وحدت وجود.

و پذیرش «کثرت در این وحدت، وحدت در این کثرت» پذیرش تعطیل عقل، بل این ابطال عقل و پذیرش صریح‌تر این تناقض است.

باز با صرف نظر از هر اشکال اساسی و پایه‌ای که در این برداشت هست، به وسیله یک جمله آن هم مطابق یکی از چهار نسخه نمی‌توان همه اصول مسلم اسلام به و ویژه اصول تشیع را کنار گذاشت.

در مقابل این جمله آن همه آیات قرآن و آن همه احادیث دارم از نهج البلاغه تا اصول کافی و متون دیگر، لازمه ترجیح این جمله مشکوک آن است که همه قرآن و احادیث را تاویل بر تحریف کنیم همان طور که ملا صدرا احادیث اصول کافی را به وضوح تحریف کرده است.

پرسش: اگر جمله مذکور را به غلبه نیز معنی کنیم باز اسماء دارای شخصیت می‌شوند شخصیت غالب بر ارکان کل شیء. پاسخ: همان طور که در مقاله پیش، به شرح رفت، ما «اسم پرست» نیستیم. و نیز «هم اسم و هم معنی پرست» هم نیستیم بل فقط معنی اسم را که خدا است می‌پرستیم - لغت: معنی: مراد؛ مراد از هر اسم خداست، خدای واحد. همان طور که گذشت.

هر اسم صفتی از صفات خدا را به ما می‌شناساند و صفات خدا و وجودش هستند؛ وقتی که گفته می‌شود «اسماء خدا بر همه چیز غالب است» معنی خود خدا بر همه چیز غالب و مسلط است.

جمله دوم: و اسئلک باسمک الماحد المصمد المذی ملاء ارکان کل شیء و این نیز درست مانند جمله پیش: با همان شرح می‌باشد با این فرق که در آن اسماء آمده و در این، یک اسم. و معنی و مراد از هر اسم و اسماء خود خداست که غالب و مسلط است بر کل اشیا.

علاوه بر آن چه بدان شد، برداشت مذکور دقیقاً مصداق «فم» است که امام (ع) آن را رد کرده است اما ما دچار این اشتباه در برداشت نشویم که وقتی خدای صمد همه چیز را پر کرده باشد پس در درون همه چیز به مصداق «ظرفیت» هست بل هم مصداق ظرفیت و هم مظهریت!!

و جان مطلب این است که: ریشه این برداشت به فلسفه افلاطون (و مثل او که اقتباس از الهه‌های وینان است) و به افسانه الهه‌های وینان باستان می‌رسد.

آخرین سخن این که علاوه بر همه آن چه گذشت، این گونه عبارات اساساً اسناد ندارند اسنادشان هیچ اعتباری ندارد.

و اما حدیث: مرحوم ملکی (ره) حدیث شماره 1 از باب «حدوث الاسماء» کافی ج 1، را آورده است که مجلسی نیز آن را در جلد 4 بحار (ص 166 - 167) آورده است.

1- نیک سند حدیث: علی بن محمد، عن صالح بن ابی حماد، عن الحسن بن بن زید، عن الحسن بن علی بن ابی حمزه، عن ابراهیم بن عمر، عن ابی عبدالمطلب (ع).

1- علی بن محمد: هفت شخص به این نام هستند که کلی از آنها نقل کرده و می‌توانند در طبقه‌ای باشند که از صالح بن ابی حماد روایت کنند: المنوفی - بن بشار - المقاشانی - بن عبدالمطلب قمی - المعلوی - بن شریک - بن المزبهر که هیچ کدام توثیق نشده‌اند و علی بن محمد این شریک را نکوهش هم شده است.

2- صالح بن حماد: ملتبس، مورد نکوهش، ضعف است.

3- حسن بن زید: در آخر عمر دچار غلو شده است.

نجاشی گفته است روایتی که دال غلو او باشد، ندهیم. اما با این گفتیم حدیث مورد بحث ما غلو است.

4- حسن بن علی بن ابی حمزه سالم بطائنی: واقفی، کذاب، ملعون، رجل سوء، واقف بن واقف، نام ده شده است.

5- ابراهیم بن عمر: مشکوک، ضعف جدی، معرفی شده است.

اعتماد بر چند حدیثی که در حاشیای آن هم در حاشیای آن (که لازم‌آش تا حد افسانه‌های و نماند)، سخت جای شگفت است که مرحوم ملکی (ره) همه را مثل خود دانسته و توجه لازم را به سند حدیث نکرده است.

متن حدیث: متن حدیث نیز مضطرب است به طوری که معنی روشن ندارد و با همه احوال ابواب «اسماء المله» مخالف است. مرحوم علامه مجلسی نسخه دیگری نقل می‌کند که در آن عبارت «وهو عزوجل بالمحروفه منوعه» آمده است که در این صورت معنی سرتاسر حدیث عوض می‌شود و مطابق با احوال حدیث دیگر می‌گردد.

مرحوم علامه طباطبائی در پاورقی به این نسخه اعتراض می‌کند و می‌گوید: این نسخه از قبل نقل به معنی است که برخی راو آن به گمان خودشان برای اصلاح این حدیث آورده‌اند. علاوه بر این که جمله مذکور با دیگر فقرات حدیث سازگار نیست.

1- کن اولاً: چرا علامه طباطبائی عدم رجوع به نسخه مورد ادعای مجلسی را «احتمالاً» می‌دهد این راو این اصلی مذکور در سند حدیث را که نه احتمالاً بل قطعاً جای اشکال هستند و برخی شان ملعون و کذاب هستند، اصلاً مورد توجه قرار نمی‌دهد؟!

ثانیاً: طباطبائی بدون این که کوچک‌ترین اطلاع از آن نسخه و راو این آن داشته باشد، راوی را متهم به عدم رجوع به امانت می‌کند بل او را تحریف کننده حدیث معرفی می‌کند.

ثالثاً: این که مرحوم طباطبائی می‌فرماید این نسخه با دیگر فقرات حدیث نمی‌سازند، از قضا برعکس، زیرا جمله مذکور با «و» عاطفه جر این همه فقرات را در یک بستر واحد به راه می‌اندازد و از اضطراب متن حدیث به شدت می‌آکاهد. علاقه‌مندان می‌توانند متن حدیث را در کافی و بحار مشاهده کنند.

در جلد اول محیی‌الدین در آیین فصوص در مبحث «بزرگانی که رفتند و برگشتند»، عرض کردیم برخی از دانشمندان ما در دو دوره علمی و فکری به سر برده‌اند؛ مانند شیخ بهائی و علامه طباطبائی و... همان طور که اروپا این در مورد و تگنشتا این او را دو شخصیت دانسته و از او با «و تگنشتا بن اول» و «و تگنشتا بن دوم» تعبیر می‌کنند، در موضوع بحث ما نیز علامه طباطبائی اول، این مطلب را نوشته است یعنی در وقتی که هنوز هائیری کربن مامور غرب را از خود زمانه بود.

با این روایت، نمی‌توان در باره 10 عدد گردو در یک دعوی حقوقی، حکم داد تا چه رسد به توحید و اصول عقاید و خداشناسی. و این جای بسی تعجب است از برخی بزرگان ما.

برخی از بزرگان گران قدر ما چرا آن همه حدیث‌های روشن، واضح، مبین، و تبیین‌رانی نمی‌بینند و به این گونه روایت بی‌سند با سندی که در سلسله‌اش افراد ملعون، کذاب، واقف بن واقف، ضعف و... هست، توجه می‌کنند؟! و شگفت این که حدیث‌های همان باب را که دقیقاً و به طور وضوح در مقام رد «اسم پرستی» آمده‌اند و رسماً برای رد این توهم وارد شده‌اند، هرگز مورد توجه قرار نمی‌دهند؛ حدیث‌هایی که تاکنون دارند اسامی خدا صرفاً اسم و نامگذاری محض هستند تا بندگان بتوانند در مورد خدا فهمی داشته باشند و گرنه اساساً خداوند اسمی ندارد.